

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه دوازدهم - فقه القضا

«قال الإمام عليّ أمير المؤمنين (عليه الصلّاة و السّلام): الإنصاف أفضل الفضائل».

به مناسبت بحث‌هایی که شبیه‌ها یک در میان در فقه داریم، امروز را اختصاص می‌دهیم به این حدیث شریف. «الإنصاف أفضل الفضائل». مقدّماتاً عرض می‌کنم گاهی وقت‌ها بعضی از نهادهای دینی را ما در جای خودش قرار نمی‌دهیم. حالا چه نهادهای مثبت، چه نهادهای منفی. یعنی یک جابه‌جایی صورت می‌گیرد و ریشه بخشی از اشتباهات از همین جا شروع می‌شود؛ مثلاً یک گناهی در آن لیستی که ما تعریف می‌کنیم یک جا دارد، لیستی که شارع تعریف می‌کند یک جا دارد. ممکن است یک گناهی از گناهان کبیره باشد حالا بنابر این که تقسیم گناه را به دو قسم بپذیریم. یا مثلاً در شریعت جزء گناهان مثلاً دوم و سوم باشد. ولی در رفتار دینی ما که می‌آید، می‌رود آن آخرها، جزء گناهان صغیره. (جا به جایی نهاد) یا مثلاً در مکارم اخلاق بعضی از چیزها ممکن است در یک لیست، در یک ردیف باشد شرعاً در حالی که در نگاه ما در یک ردیف دیگری قرار دارد. از نهادها و از موضوعاتی که من فکر می‌کنم در مورد آن یک جا به جایی صورت گرفته است نهاد انصاف است. معمولاً ما انصاف را یک فضیلت اخلاقی یک حسن اخلاقی می‌دانیم و اگر به زحمت حاضر بشویم، مثلاً بگوییم: مستحب است. آن هم تازه در دقت‌های فقهی که می‌آید، ممکن است استحباب هم زیر سؤال برود و بشود یک ارزش اخلاقی که حکم فقهی یا ندارد یا اباحه است.

ولی در نگاه دینی وقتی می‌رسیم می‌بینیم همین نهاد، همین موضوع گاه به مرز وجوب می‌رسد و عدم رعایت آن به مرز حرمت. اگر آیات 105 تا 107 سوره مبارکه نساء را ملاحظه بکنید فضای حاکم بر آن سه آیه رعایت انصاف است که معمولاً در این جهات انصاف به عدالت تفسیر می‌شود. فضایی که بر این سه آیه است فضای قضاوت است. بعد قرآن چطور تعبیر می‌کند به انصاف در قضاوت؟ من شأن نزول آیات را عرض بکنم آیات را بهتر متوجه می‌شوید.

در زمان پیامبر یک زره‌ای ظاهراً توسط یک مسلمانی به سرقت می‌رود. این مسلمان برای این که متهم نشود به سرقت، زره را می‌دهد دست یک یهودی. حالا آن بیچاره هم بی‌خبر، از روایت این‌طور درمی‌آید. بعد متهم می‌شود. خوب همه نوک پیکان خود آن یهودی می‌شود. مسلمان هم همسایه‌هایی داشته است که می‌آیند شهادت می‌دهند که دزد این یهودی است. خود یهودی می‌گوید: نه، خطاب - این قدر هم متعصب است - نمی‌کند به پیامبر مثلاً رسول الله. ظاهراً آدم خوبی هم نبوده است، یهودی خبیث در روایت از او تعبیر شده است. حتی در آن بزنگاه هم می‌گوید: یا ابا القاسم. کنیه پیامبر را به کار می‌رود، می‌خواهد بگوید من تو را قبول ندارم به عنوان پیغمبر. حالا یک یهودی بی‌ادب، خبیث، متهم شده است به سرقت. این‌جا همان همسایه‌ها یک مصلحت اندیشی می‌کنند، همان ماکیاولیزی که گاهی در اندیشه‌ها هست خوب حالا این چه اشکالی دارد به جای این که یک مسلمان متهم به دزدی بشود، یک یهودی متهم شود و پیغمبر از واقع قضیه باخبر می‌شوند. این‌جا است که این آیه می‌آید. حالا مسلمان‌ها هم توقع دارند که پیغمبر مثلاً جانب این‌ها را بگیرد، یعنی جانب این شهود را بگیرد، شهادت آن‌ها را قبول بکند و مسلمان را تبرئه بکند. «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَ لَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا» حق ندارید تعبیر می‌کند از مسلمان‌ها به خائنین. مقابلش مقدس اردبیلی نیست، مقابلش یک یهودی خبیث است اما نباید خصیم، خصیم یعنی مدافع. در محاکمه نباید مدافع خائن باشید. «وَ اسْتَغْفِرِ اللَّهُ» به خدا پناه ببر، استغفار بکن. یک دفعه نکند این دل... بالاخره آدم

خیلی دوست دارد، حالا همین جا یک دشمن را هم دفع بکند با همین وسیله. «وَ اسْتَغْفِرِ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً» و برای این که پیامبر نخواهند وساطت بکنند، شفاعت بکنند بین آن‌ها و خدا «وَ لَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنفُسَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ خَوَّاناً أَثِيماً إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً وَ لَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنفُسَهُمْ» گویا می‌خواهد بگوید این‌ها به خودشان خیانت کردند که این نقشه را طراحی کردند. «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ خَوَّاناً أَثِيماً» خداوند خیانتکار گنهکار اثم را، آلوده به گناه را دوست نمی‌دارد، هر کسی که می‌خواهد باشد.

یعنی در چنین صحنه‌هایی دیگر انصاف یک فضیلت اخلاقی نیست، یک واجب اخلاقی است. حتماً شرح لمعه یادتان است آن جایی که شهید می‌فرماید: وظیفه قاضی چیست. که حتی قاضی در نگاهی که به متهمین می‌کند ولو یک طرف یهودی خبیث باشد، یک طرف مسلمان دو آتشه باشد. حتی نگاهش باید برابر باشد. چون ظرفیت دادگاه برای همه شهروندان است. ممکن است طرف حتی خارج از ادیان رسمی هم باشد ولی در دادگاه که می‌آید... چون در دادگاه عدالت معیار است. سلامی که می‌کند اگر می‌کند به هر دو، نمی‌کند به هر دو. لقبی که می‌دهد به هر دو. دیگر آن جا اصلاً لقب را حذف بکند. حالا یک طرف آن حجة الاسلام است، یک طرف آن آیت الله العظمی است. آن جا دادگاه دیگر جای لقب دادن نیست. دادگاه مثل متن کتاب‌های علمی است که می‌گویند القاب را حذف بکنید، حالا آن طرف هر چه هم بزرگ است، بیرون بزرگ باشد نه در متن کتاب.

لذا انصاف می‌تواند از یک فضیلت اخلاقی شروع بشود تا برسد به مرز واجب و عدم رعایتش به مرز حرام. خیلی باید مواظب بود. گاه دلخوش هستیم می‌گوییم ما که قاضی نیستیم، گاهی خوشحال هم هستیم که زیر بار این مسئولیت نرفتیم. ممکن است ما در طول عمر خود هیچ پرونده‌ای را هم رسیدگی نکنیم ولی روزانه ده‌ها پرونده را رسیدگی می‌کنیم. همین‌طور در داوریهایی که داریم. واقعاً دقت داشته باشیم. عدالت در عداوت همین انصافی که ما یک فضیلت اخلاقی می‌دانیم این جاها می‌رسد به عدالت، عدمش می‌رسد به ظلم و می‌رود در مرز حرام و لذا حضرت فرمودند: «افضل الفضائل» ببینید کلام از یک کسی است که مدینه العلم است. هم امیر علم است، هم امیر حکمت است، هم امیر بیان است. حالا یک کسی یکی از این‌ها را امیر نیست، آقا شهسوار همه این‌ها است. می‌گوید: «الإِنصاف أفضل الفضائل» البته ممکن است حیثی باشد، از یک جهت دیگری یک موضوع دیگری افضل باشد، این‌ها منافات ندارد ولی به هر صورت این هم در جای خودش، جایگاه ویژه‌ای دارد. سعی بکنید از خداوند هم کمک بخواهیم، انسان بخواهد خداوند کمکش می‌کند که در همه قضاوت‌هایمان، در همه داوریهایمان می‌توانیم رعایت انصاف را بکنیم و الا جایی گیر می‌افتیم که دیگر هیچ چیزی انسان همراهش نیست. هیچ وسیله ندارد. نه می‌تواند پول بدهد، نه می‌تواند از اعتبارش استفاده بکند و جای سختی است.

برویم سراغ بحث: من عرض کردم که حکم قاضی آن جایی که محکوم علیه یا محکوم له یک چیز دیگر هم ما می‌گفتیم ثالث که آن‌ها هم به نوعی درگیر پرونده می‌شوند، این‌ها اگر نظر قاضی خلاف نظر آن‌ها باشد، خلاف حجت، اگر خودشان صاحب نظر هستند، خودشان. اگر تقلید می‌کنند خلاف نظر مجتهدی که تقلید می‌کنند باشد چه؟ عرض کردیم در محکوم علیه خیلی از آقایان وارد شدند و تذکر دادند اما محکوم له را ساکت گذاشتند. از طرفی باید توجه کرد که قضاوت واقع را عوض نمی‌کند. این خودش یک بحث مهمی است که آیا قضاوت واقع را عوض می‌کند یا قضاوت فصل خصومت است؟ خوب می‌دانید که به حسب اعتقاد شیعه ما جزء مصوبه نیستیم، مصوبه به چه کسانی می‌گویند؟ به آن کسانی که می‌گویند: واقعی وجود ندارد، مثلاً هر چه مجتهد برسد، همان می‌شود واقع یا هر چه قاضی بگوید، همان واقع است. حالا خود مصوبه هم مراتبی دارد. ما شعارمان از 1300 سال پیش این بوده که ما مخطئه هستیم. اصطلاحات را دیگر بلد هستید. معتقد هستیم حکم خدا یک دانه بیشتر نیست، مجتهد ممکن است برسد، ممکن است نرسد. در قضاوت هم واقع یکی بیشتر نیست، یک چیز. ممکن است قاضی به آن برسد، ممکن است خطا بکند. لذا می‌گوییم مجتهد خطاکار داریم، مجتهد مصیب داریم. قاضی خاطی داریم یا مخطی داریم، قاضی مصیب داریم. این‌ها را هم اضافه بکنید. اگر این‌ها پشت صحنه باشد، چطور یک محکوم له شیعه بتواند از این ظرفیت استفاده بکند و حکم قاضی را نافذ بداند یا آن ثالث. حالا اگر این خانم ارث را گرفت و از این فرصت استفاده کرد، یک کسی می‌خواهد از این خانم مثلاً زمینی که سهم ارثش شده، بخرد. خریدار از کسانی است که می‌گوید: زن ارث نمی‌برد از عقار، از اراضی. خوب چطور می‌تواند این زمین را بخرد؟ به نظر این ثالث این معامله، معامله فضولی است. بیع فضولی است چطور

می‌خواهد بیع فضولی را بدون اذن مالک، بدون این‌که بعد بخواهد برود اجازه از آن‌ها بگیرد، بخواهد بخرد؟

جناب شیخ انصاری می‌فرماید: این‌جاها مشکل است. یا مثلاً در شفعه، مثال دیگری که شیخ می‌زند. می‌دانید که در بحث شفعه، بحث این است که آیا حق شفعه فقط در جایی است که یک نفر شریک باشد یا در تعدد شرکاء هم حق شفعه است؟ یک جنسی را پنج نفر مالک هستند. یکی‌شان رفته فروخته. چهار نفر دیگر یکی‌شان اعتراض دارد، می‌گوید: چرا رفتی فروختی، می‌خواستی بفروشی به خود من. دعوایشان می‌شود، به دادگاه کشیده می‌شود. دادگاه می‌گوید: شما بی‌خود کردی، جنسی که پنج نفر شریک بودید، رفتید بدون... و حق شفعه قائل می‌شود حالا اگر خود این آقا که ادعای شفعه می‌کند، تقلیداً یا اجتهاداً قائل به حق شفعه نباشد، حالا نگویید اگر نیست پس چرا... خیلی‌ها هستند ادعا می‌کنند. دادگاه می‌روند مگر تسلیم هستند! می‌خواهد ببیند دادگاه چه می‌گوید. دادگاه به نفعش حکم کرده است ولی نظر فقهی خودش این است که اگر شرکاء متعدد باشند، حق شفعه‌ای وجود ندارد. این‌جا است که عرض کردم محلّ بحث و گفتگو می‌شود.

الحمد لله رب العالمین